

زن آهن

من زن

آهنم!

نغمه هایی من

صرف سرود عشق هوس نیست

من در پهنه هستی آبدیده آهنم

فولادم!

سندان را با من رشته عمیق است

من بدست آهنگر روزگار شکل گرفته ام

عشق من خود آتش است

نغمه من خود شعله است

سرود من غم جاودانه است

من زن

آهنم!

آری من زنم

و این افتخار جاودانه منست

من رویین تنم

دیگر بیمی ز جلادان ندارم

بار ها بدست آهنگر زمان کوبیده شدم

بار ها آب شدم و با آتش نامرعی حوادث

سوختم و نرم شدم و فولاد گشتم

لیک در نرم ترین گوشه هایی وجودم

من نرم ماندم

عشق را و هوس را در خود پرورده ام، می پرورم

نرمش و نام را با فلاخن زمان بدور افکنده ام

دیگر نه ترس ز نامی دارم نه ز ننگی

من واژه نه را در وجود پرورده ام

باری..... باری، باری متهم کنید و بسنگم زنید

بداری جهالت های تان بیا ویزدم

لیک من همانم که هستم
بی هیچ هراسی به پیش می روم
عشق می ورزم و دوست میدارم
زندگی را بمیل خود میگذرانم
درد من با درد مشترک آمیخته است
لیک من درد خود را نیز احساس میکنم
من آبدیده انسان.....

بنوز که بنوز است
دوست دارم در کوچه هایی تاریک پراکنده ایستم
و برای ذهنم که هرگز آبدیده نشد
صرف یک حرف محبت می جویم
من عشق عمومی را.....
با عشق شخصی یکجا در سینه می پرورم
و دوست دارم آزادی را
من در قلمرو ممنوعه ها پا گذاشته ام
دیگر بیم و هراسی ز درخیمان پشمینه پوش ندارم
من زخم که دیگر فولاد گشته ام
بدست آهنگر روزگار
و نعل آهنینم بیای سمند تیزپای حوادث
فرو کوفته شد

سمند من با پایهای باد پا
هر عظیم سنگ را در هم می کوبد

آری من زن آهنم
نغمه های من صرف سرود و شعر و آهنگ نیست
من در پهنه هستی آبدیده آهنم
فولادم، سندان را با من دوستی عمیق است
من بدست آهنگر روزگار شکل گرفته ام
عشق من خود آتش است
نغمه ای من شعله است
سرودم غم جاودانه است
من زن، آهنم....
با نرم گوشه های که از چکش روزگار بازمانده است
من در سخت ترین وجود خود نرم ترین گوشه ها را نیز دارم
عشق را در قلمرو هستی درک می کنم
وهوس را با تمام ترین غبار آن می شناسم

لیک با این همه من زن، رویین تنم
آری من زن آهنم و آهنین تنم
درد را من حس میکنم با تمامی ذرات وجود خود
و درد مشترک در رگ های من جاریست .

(سوماکاوایانی)

2010/02/28

